

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: علی کاظمی – ایران

۲۵ می ۲۰۱۷

گزارش سعید یوزی به تشکل های مستقل کارگری و فعالان پیشرو



چرا، مرا دستگیر، زندانی و محاکمه کردند!!!

پولیس سیاسی طبق سابقه تاریخی اش، نسبت به هر چیزی حساس و تا حد کنکاش و دخالت در خصوصی ترین روابط محفلی و خانوادگی را جزء وظایف خود تعریف می کند. پیش پا افتاده ترین بحث و تبادل را از طریق شنود و کاشتن افراد در روابط فردی و اجتماعی، به عنوان جرم سیاسی قلمداد می کنند. شرایط و اعمال پیچیده تعقیب و مراقبتی که برای دستگیری من در چهار شهر در استانهای تهران، البرز، کرمانشاه و کردستان به کار برده بودند، و پس از دستگیری خودشان برام تعریف کردند، به خود شک کردم و ترسیدم، شاید کار مهم و خلاف بزرگی، علیه امنیت انجام داده ام. اما برآستی طی روند باز جوئی متوجه شدم که اصلاً اگر تلیفونی با من تماس می گرفتند، دیگر نیازی به این همه تلاش اداره اطلاعات و این همه هزینه و پرداخت حقوق و وقت گذاشتن نبود، نمی دانم چرا دوست دارند بی خودی موضوع را بزرگ جلوه بدهند و این همه مثلاً بیت المال را حرام کنند. تردد به عراق، دنبال روابط کاری و مسأله انجمن کارگران مهاجر، همچنین فعالیت در انجمنهای صنفی، قانونی و غیر دولتی شهرهای غرب، از جمله کامیاران سنندج، مریوان، دیواندره، سقز و سایر، مجموعه ای از

اتهاماتی بودند، که به نام جاسوسی، اقدام علیه امنیت و تبلیغات سیاسی علیه نظام در کیفر خواست، تنظیم شده بود. نحوه دست گیری، خیلی پیچیده و برایم غیر قابل باور بود. مدت پنج روز در اداره اطلاعات سندانج بودم. بعد از بازجویی فشرده و تکراری، تحویل زندان مرکزی دادند. مدت سی و چند روز هم، طی سه بار مرا به دادگاه انقلاب شعبه چهار باز پرسى جهت تفهيم اتهام بردند، برایم تعیین وثیقه صد میلیونی کردند، من شدیداً با چنین ظلمی مخالفت کردم، و آنها مرا روانه زندان کردند، در نهایت بعد از حدود ده روز جهت محاکمه به دادگاه فرا خواندند. دادگاه علنی بوده و مانعی برای حضور خانواده وجود نداشت. بعد از قرائت کیفر خواست، خواستند که، دفاع کنم. ضمن این که کلیه اتهامات وارده را قبول نداشتم و در بازجوییهای اداره اطلاعات هیچ موردی از آنها را نپذیرفته بودم. در دفاعیه جامع و شفاف اعلام کردم هر گونه فعالیت صنفی و اجتماعی باید آزاد باشد و هیچ کدام از فعالیت های صنفی و اجتماعی نباید به عنوان اقدام علیه امنیت قلمداد شود. و تمام مسائل و مشکلات کارگران و خانواده های آنان را تشریح و بیکاری بیش از ده میلیون کارگر و پائین بودن سطح دست مزد ها را، بانی تمام مشاغل کاذب، مانند، سرقتهای مسلحانه، قتلهای وسیع، گسترش خرید و فروش مواد مخدر، اعتیاد و همچنین بالا رفتن آمار خشونت و خودکشی و خودسوزی، تن فروشی به شکل سازمان یافته، کودکان کار و خیابان، فروش و کرایه دادن کودکان و نوزادان، فروش و کرایه دادن اعضای بدن، کول بری و دیگر مسائل اعلام کرده و از حقوق خود و دیگر هم طبقه هایم دفاع کردم. بر مبنای آن دفاعیه که در حکم رأی صادره در شعبه یک دادگاه انقلاب، تبرئه شدیم.

بهم گفتند تا روز بر قراری دادگاه که برایت کیفر خواست تنظیم می شود، باید سند جهت وثیقه بگذاری. به قاضی پاسخ دادم: هیچ اعتبار مالی ندارم، قاضی با تعجب و نگاه غضبناکی پرسید: با این همه پر حرفی طی این همه سال چکار کردی...؟ ملک و ثروتی نداری...؟!!

گفتم: آقای قاضی من کارگرم از کجا بیارم، با این دستمزدهای کلان کارگری که به ما کارگران می دهید؟ یا با امنیت شغلی و کار مستمر به ما دادید؟ یا به اعتبار و به امید شرایط و امکانات و تسهیلات و ایمنی محیطهای کار برایمان مهیا کردید؟ امروز ما گرفتار و مشغول دست و پنجه نرم کردن با موج اخراج سازیهای میلیونی، و شرایط طاقت فرسای دوازده و شانزده ساعت کاری هستیم که شما ها لطف کرده، ما کارگران را گرفتار کردید، و البته اگر از لطف و مرحمت شما کاری پیدا شود، با ۱۲ تا ۱۶ ساعت آن هم تازه با عدم پرداخت همان چندر قاز تا پیش از یک سال، حالا شما لطفاً بفرمائید با این شرایط ثروت مورد نظر شما جمع می شود...؟

ناخودآگاه دور برداشتم و در دفاع از واقعتهای زندگی کارگرم برای خودم هم کنترل نشدم و در همین حال قاضی هم در سکوت کامل خیره شده بود و منتظر وقفه ای برای بیرون کردن من از جلسه دادگاه...

و بالاخره پس از فورجه ای که ایجاد شد بهم گفتم: تا وثیقه نزاری بیرون نمی روی. بعد به مأموران دستور داد؛ ببرینش بیرون. قبل از دست بند زدن اجازه خواستم و به وی گفتم: آخه من تنها جز نیروی کارم در زندگیم هیچ انباشتی ندارم، تنها سر مایه ام همین نیروی کارم هست که به مرور زمان مستهلک شده و دیگه خریداری هم نداره، مگه دوباره جوان شوم....

از دفتر بیدادگاه بیرون اومدم و راهی زندان شدم، و این بار با صراحت تمام گفتم: بیرون نخواهم رفت، زندان امن تر از محیط کاره...

با خودم گفتم: امروز تمام ثروت و سرمایه دست مالک است و تجار و کاسب حبیب خدا و صاحب کاره- اما من نیز صاحب این افتخارم که دارای نیروی خلاقه کارم-

در تولید و خلق ثروت جامعه تأثیر گذارم
به همین خاطر نه کاسب شدم نه تاجر و نه پیمانکارم
تا یک ماه مشغول شش ماه بیکارم
هرچند برای نان شب محتاج نیروی کارم
در تمام زندگی خوشبختی انسان است شعارم
این است تنها افتخارم

خالق تمامی ثروتهای جامعه منم، با وصف خصلت اجتماعی ام انسان دوستم گر چه چهره ام در معدن، صنعت و باغ و مزارع تبدیل به کالا شده، به گفته مارکس: جوهره تمام زیبایی های من کارگر نقش بر الماس و طلاست. دُر و گوهر می بارد از دستم، میدرخشد از نقشم خورشید و جاودانگی. بهره کارم به یغما می رود، استثمارم می کند دیو سرمایه، محتاج نان روز می شوم به دلیل از خود بیگانگی...

بگذار بهم بخندند قماش محترک و انگل و بهره کشان که به گمان آنان چون مال و ثروت ندارم، از سر ندانم کاری است.... اما این همان نگین و نگار زندگی است، که علیه بورژوازی زالو صفتان داریم. در دنیایی که دست بردن برای نقد و تغییر و شرکت همگان در تولید و سازندگی، زندان و شکنجه و اعدام دارد، قشر بازاری، پادوهای خرده بورژوا و انگل و بیکاره از طلا فروش تا پیمانکار و ول گردان مخبر جیره خوار و دلال خود را صاحب ارزش کالای خلق شده کارگر می دانند!

بگذار بورژوازی و همه اقشار جیره خوارش، بازاری و دلالش بر خود زوزه بکشند.
طبقه کارگر و مزد بگیران با اتحاد و همبستگی طبقاتی خود دنیایی انسانی بر پا خواهند کرد.....
زنده باد انقلاب....
زنده باد انسانیت....

سعید یوزی ۲۶ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۶

عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری

عضو انجمن صنفی کارگران و استاد کاران ساختمانی شهرستان کامیاران

دوشنبه ۱ خرداد [جوزا] ۱۳۹۶